

درس دویست و سی و نهم

نقش ملائکه در نزول اسماء و صفات الهی به

عالم ماده

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

ثُمَّ لَوْ فُرِضَ تَسْلِيمَ ذَلِكَ فَمِنَ الْمُسْتَبِينَ أَنَّ

مَرْجُوحِيَّةَ الطَّرْفِ الْمَرْجُوحِ إِنَّمَا يَسْتَدْعِي امْتِنَاعَهُ

بِالنَّظَرِ إِلَى الذَّاتِ مَعَ تَقْيِيدِهَا بِتِلْكَ الْمَرْجُوحِيَّةِ أَعْنَى

الذَّاتِ الْمَحِيْثَةِ بِالْحَيْثِيَّةِ الْمَذْكُورَةِ لَا الذَّاتِ بِمَا هِيَ هِيَ

و هَذَا امْتِنَاعٌ وَصَفَى فَيَكُونُ بِالْغَيْرِ وَ لَا يَسْتَدْعِي إِلَّا

وَجُوبَ الطَّرْفِ الرَّاجِحِ كَذَلِكَ أَيْ بِالْغَيْرِ لَا بِالذَّاتِ

فَلَيْسَ فِيهِ خَرَقُ الْفَرْضِ.

قبل از پرداختن به این مسئله مطلبی در جلسات

قبل عرض شد که ملائکه در ارتباط با نزول اسماء و

صفات پروردگار نسبت به قوالب مادی و عالم

شهادت چه عملی را انجام می دهند. به نظر رسید

قدری شاید هنوز سؤال در اطراف مسئله وجود

داشته باشد. در آن جلسه عرض کردیم که کیفیت

نزول اسماء و صفات؛ صفات جلالیه، جمالیه، جلیه

و قهریه به واسطه اتحاد ملائکه یا اتحاد نفوس خبیثه
با نفوس انسان تحقق پیدا می کنند.

جهت در مسئله این است که یک وقتی شما یک
چیزی را می خواهید به جایی ببرید و امری خارج از
وجود شما است مثلاً می خواهید این ظرف را از
اینجا بردارید و در جای دیگری بگذارید. این ظرف
خارج از وجود ما هست و نسبت به او احساس
بیگانگی داریم منتها ما آن را حمل می کنیم و الآن
به عنوان آلت و علت معده برای تغییر و تبدل در اینجا
به کار می گیریم. یک وقتی ما می خواهیم یک مطلبی
را به شخصی برسانیم، خبر می شود این مطلب در
نامه نوشته بشود و شخص نامه را به ما بدهد و آن
نامه را به کسی بدهیم. ما الآن نسبت به این نامه
بیگانه هستیم و این وجودی جدای از وجود ما دارد
اما یک وقتی ما آن مطلب را حفظ می کنیم؛ نامه
نمی بریم و مطلب را حفظ می کنیم و می گوئیم که آقا
آن مطلبی را که می خواهی به فلان شخص بگویی را
بگو و ما دقیقاً در حافظه خود ضبط می کنیم و بعد
مطلب را با او مطرح می کنیم. باز در اینجا این مسئله
و مفهوم یک پله به ما نزدیک تر هست چون گرچه

یک معنا و یک مفهومی جدای از وجود ما هست ولی درعین حال ما نسبت به این مفهوم چندان بیگانه نیستیم. این مفهوم را در نفس و در حافظه خود نگه می‌داریم و با آن انس می‌گیریم و جزئی از وجود ذهنی خود می‌کنیم و چه بسا خودمان هم نسبت به این مفهوم تغییر و تبدل پیدا می‌کنیم و بعد آن را به آن شخص مورد نظر ابلاغ می‌کنیم.

یک وقتی ما مطلبی را از غیر نمی‌گیریم تا به شخص دیگری تحویل بدیم بلکه خودمان از پیش خودمان یک مطلبی را به شخصی مطرح می‌کنیم نظیر همان معنایی را که آن شخص طالب می‌خواهد این مسئله را به آن شخص دیگر برساند. او مطلبی را به ما نمی‌گوید بلکه منظورش را فقط ادا می‌کنیم و می‌فهمیم و بعد خودمان الفاظ و کلماتی را در مقام انشاء جعل می‌کنیم و آن را می‌رسانیم. این دیگر خیلی ارتباط وثیق و اقتراب بسیار اکیدی نسبت به نفس ما دارد، این معنا منشأ نفس ما است.

خب ببینید که این مراتبی که در اینجا انجام گرفت چه اختلافاتی باهم دارند؟! در مرتبه اول ما

نامه را بردیم، در مرتبه دوم کلام شخصی را حفظ کردیم، در مرتبه سوم کلام خود را جعل کردیم. کلام، کلام نفس خود ما است. حالا باز از این دقیق‌تر هم می‌شود فرض کرد. اصلاً خودمان می‌رویم و آن عمل را در خارج انجام می‌دهیم؛ این نفس ما است که فعل را در خارج محقق می‌کند!

وقوع حوادث خارجی به واسطه تصرف ملائکه در ملکوت اشیاء

ملائکه در ارتباط با انزال و تنزیل اسماء و صفات جلالیه و جمالیه پروردگار دارای این حالت هستند. یعنی وقتی که یک ملک برای عذاب یک قوم می‌آید، می‌دانید چه کار انجام می‌دهد؟! این ملک آن اسم مبدل و مغیر و مقلّب را در وجود خودش حمل می‌کند یعنی الآن ذات آن ملک دارای این قدرت است و دارای این اراده است. چطور اینکه الآن ما قدرت داریم؛ من الآن قدرت دارم و این را از اینجا برمی‌دارم. این قدرت را شما به ما ندادید بلکه در وجود من هست. به آن مقداری که در وجود من هست به آن مقدار در خارج می‌تواند عکس‌العمل داشته باشد. اگر قدرت داشته باشم دویست کیلو

وزنه را بردارم دویست کیلو [در وجود من هست]
اگر قدرت داشته باشم هزار کیلو [بردارم در وجود
من] هزار کیلو [هست]. این به آن قدرتی که در
وجود من و همراه با من هست بسته است. وقتی یک
ملکی می‌آید و می‌خواهد یک زمینی را برگرداند و
یک جریانی را تغییر بدهد با آن قدرتی که دارد در
ملکوت او تصرف می‌کند. ملک در زمین نمی‌آید
گرچه ممکن است صورت ظاهر به خود بگیرد اما
نیازی ندارد که روی زمین به صورت انسان دربیاید!
ملائکه به واسطه تصرف در ملکوت اشیاء - عالم
شهادت - موجب وقوع حوادث خارجی در اینجا
می‌شوند. بنابراین ملک هیچ وقت نمی‌آید این شیء
مادی را از اینجا بردارد و در اینجا بگذارد، هر چیزی
یک ملکوتی دارد، در ملکوت این تصرف می‌کند.
وقتی تصرف کرد خودبه‌خود این از اینجا بلند
می‌شود و اینجا می‌آید.

کیفیت ردّ الشمس توسط امیرالمؤمنین

علیه‌السّلام

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نفس ملکوتی شمس را

فانی در نفس ملکوتی خودش می‌کند، آن وقت [خورشید را] می‌چرخاند و مثل آتش گردان آن را به این طرف و آن طرف می‌اندازد و هر بلایی بخواهد سر این شمس بیچاره در دست امیرالمؤمنین درمی‌آورد! نماز عصر نخوانده است [به خورشید می‌فرمایند که] حالا نمی‌شود که تو بروی! کجا می‌خواهی بروی؟ بلند شو و برگردد بینم! این را برمی‌گرداند و می‌گوید: بایست! صبر کن! هیچ صدایت درنیاید! بخواهی حرف بزنی به تو یک فوت می‌کنم اصلاً درب و داغان بشوی! قشنگ اینجا بایست بعد من نمازم را با طمأنینه، خوب، قشنگ، با حضور قلب، تسبیحات اربعه و تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام - نمی‌دانم حضرت قبلش داشت یا نداشت! - قشنگ سرفرصت بخوانم! حالا دیگر اگر می‌خواهید تشریف ببرید، تشریفتان را ببرید و سر کار و زندگیتان بروید و همان چرخ‌خی که می‌خواهید بگردید، بروید بچرخانید! این برای این است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن وقت آن نفس ملکوتی شمس را در نفس ملکوتی خود فانی می‌کند. وقتی فانی کرد دست شمس به هوا می‌رود [و می‌گوید که]

ما تسلیم هستیم و ما دیگر هیچ چیزی نداریم!
می‌گوید که حالا که پسر خوبی شدی پس یک خرده
این طرف بیا و یک خرده سر جای ت برگرد و چند متر
بالا بیا! قشنگ بایست و صدایت هم درنیاید! قشنگ
و خوب مثل بچهٔ آدم بایست تا ما کارمان را بکنیم
بعد آن وقت تشریف ببر!

انکشاف خارجی؛ تزریقِ جنبهٔ علم به نفس
ملکوتی!

ملائکه که علم، رحمت، رشد و رُقء را برای
بندگان می‌آورند و یک هم‌چنین مسئله‌ای را به وجود
می‌آورند. یعنی آن نفس ملکوتی انسان را در نفس
ملکوتی خودشان که حامل علم الهی است، فانی
می‌کنند. نفس آنها با نفس علم یکی شده است لذا
حالاتی که در موارد مختلف از بهجت برای انسان
پیدا می‌شود برحسب مقدار از ظرفیت و برحسب
مقدار ملک حامل تفاوت پیدا می‌کند. آن ملک حامل
ممکن است تا یک مقدار زورش برسد. برای رسیدن
به یک مرتبهٔ علم بالاتر ملک حامل قوی‌تری آنجا
می‌فرستند. طبق درجات از ارتشبد، سپهبد، تیمسار

و استوار داریم تا برسد به چیز! همهٔ اینها سربازهای خدا هستند که هر کدام از اینها حامل یک محدودهٔ از علم، قدرت، حیات، رحیمیت، غفاریت و قهاریت هستند. تمام اینها عواملی هستند که آن حقیقت جمال و جلال را در وجود خود به نفس ملکوتی انسان می‌رساند یعنی نفس ملکوتی انسان را در خود هضم می‌کند و وقتی که وحدت ایجاد کردند تزریق می‌کنند. این تزریق جنبهٔ علم به آن نفس ملکوتی عبارت از یک انکشاف خارجی است! عجب! چه قضیه‌ای برای من روشن شد! خبر نداری که او روی تو کار کرد و تو را به زیر کار گرفت و الآن در اینجا برای جناب عالی انبساط و بهجت پیدا می‌شود! این طور نیست آقا؟! بله!

تلمیذ: یک سؤال دارم انسان بیچاره اینجا چه کاره است؟! بنا به آنچه فرمودید هرچه از انسان صادر می‌شود از خودش نیست همه‌اش از ملائکه است پس ما یک آلتی شده‌ایم و هیچ کاره‌ایم!

استاد: ملائکه هم هیچ کاره‌اند! ما می‌گوییم که فقط خداست و همه هیچ کاره‌اند! چه کسی گفته است که انسان کاره‌ای است؟!

تلمیذ: دعوت به حق، ارشاد، سیر و سلوک، همه
اینها ...

ظهور اختیار و اراده خدا در انسان

استاد: خب آن مقداری که به ما گفت که خودت
بکن و انجام بده، خب ما طبق گفته خودت حرکت
می‌کنیم!

تلمیذ: نمی‌توانیم انجام بدهیم. شما فرمودید که
ملائکه بیایند و به ما متصل بشوند و بعد این کار را
بکنیم!

استاد: این طرف قضیه را شما ببینید. درست
است! ملائکه که بیخود و گتره نمی‌آیند! همه اینها
روی حساب و کتاب است! تمام این حلق و زنجیر
باهم ارتباط دارند. اول آن اراده ما یک سیخ در این
ملائکه فرومی‌کند و او یک چیزی‌اش می‌شود! بله!
همان‌طوری که شما خیلی کارها بلد هستید، این اراده
و اختیار ما هم خیلی کارها می‌تواند انجام بدهد!

تلمیذ: ما همان اراده هم که می‌خواهیم بکنیم باید
از بالا بیاید.

استاد: بله در مقام وحدت بخواهیم نگاه کنیم آن

مسئله وحدت، جنبه اراده واحد و اختیار واحد در عالم وجود همه منحصر به ذات اوست. در آن بحثی نیست! آن بحث جدا است ولی صحبت در این است که این مخلوقی که الآن هست این مخلوقی در جنب مخلوق‌های دیگر است یعنی این انسان، ملک، عقل و جن است. تمام اینها یک موجود مستقل هستند؛ وجود ملک از انسان جدا است و وجود مستقل دارد به خاطر اینکه ملک امر مجرد است و انسان تعلق به ماده دارد. خدا در این ماده با این خصوصیت همان ظهور اختیار و اراده خودش را قرار داده است و وقتی که انسان یک عملی را انجام می‌دهد کأنّ خدا دارد این عمل را در خارج انجام می‌دهد! آن وجود استقلالی که انسان دارد و آن اختیاری را که انسان اِعمال می‌کند کأنّ اِعمال و اختیار خدا است نه اینکه دو وجود جدا هست و اختیار انسان در قبال اختیار خدا است، این طور نیست! یعنی یک وجود در عالم دارد کار انجام می‌دهد. اگر شما قائل به این هستید که یک حقیقت و یک فعل و یک اراده در عالم خارج هست پس با این حساب اصلاً انسانی در خارج نیست! دیگر نباید بگویید که دعوت کشک است!

اصلاً دیگر دعوتی نیست پس دیگر اشکالی نیست!
همین قدر که شما اثبات بکنید دعوتی هست و
انسانی هست، همین قدر آن اراده خدا را در ظهور
اراده خودش از این قالب اثبات کردید که الآن اراده
خدا در ظهور او از این قالب تعلق گرفته است که
این قالب در عالم خارج چه می کند؟! هر کاری که
این در عالم خارج بکند اراده و اختیار من است. مگر
حالا از او کم می شود؟! هر کاری بخواهد بکند!
این طور نیست که ما بگوییم: اول خدا اراده کرد حالا
ببینیم او چه اراده می کند! یا اراده [خدا] موافق با
اراده اوست یا مخالف است؛ اگر اراده اش مخالف
است پس نمی شود در خارج انجام شود و اگر
اراده اش موافق با اراده اوست پس در خارج انجام
می شود! نه!

جمع بین وحدت و امر بین الامرین

ما می خواهیم این را بگوییم که آقا اصلاً چه انجام
بدهید و چه انجام ندهید برای خدا فرق نمی کند! این
مسئله این طور است! شما انجام دادید اراده خدا بر
همین تعلق می گیرد انجام ندادید باز اراده خدا بر

همین تعلق می‌گیرد نه اینکه اراده شما در قبال اراده اوست یا اینکه اصلاً شما اراده نداری، هردو قضیه باطل است! این قضیه وحدت می‌شود. جمع بین وحدت و امر بین الأمرین این است؛ یعنی اراده پروردگار آنچه که در عالم انجام می‌گیرد عبارت از قدرت و مشیت اوست. این قدرت و مشیت او به صورت اختیار از این قالب تجلی می‌کند و به صورت عدم اختیار از آن قالب تجلی می‌کند. این اشکالی ندارد!

تلمیذ: بحث ما در رابطه با مسائل ملائکه بود...
استاد: خب شما آمدید این بحث را مطرح کردید! من این را می‌خواستم عرض کنم که این اراده و اختیار ما نسبت به انجام امر [این گونه است]
همین که اراده می‌کند این اراده، عملی را در نفس ملک به وجود می‌آورد. همان طوری که او در ما به وجود می‌آورد ما در او به وجود می‌آوریم! این عمل و اختیار ما یک کاری را در نفس ملک می‌کند و او را دست کاری می‌کند و بلند می‌شود و پایین می‌آید. قضیه این است! حالا شما این را مطرح بکنید که اصل این اراده و اختیار ما از کجا آمده است؟ این

را می‌توانید مطرح بکنید! خب می‌گوییم که اصل اراده و اختیار ما از پروردگار آمده است. ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ آلِ الْعَالَمِينَ﴾ علی‌ای حال این یک حرکت دوری است که همه این حرکت دوری باهم هستند؛ این حلقه بر آن اثر می‌گذارد و آن‌هم برمی‌گردد و بر این اثر می‌گذارد و هردو بر ملکوت همدیگر تأثیر می‌گذارند منتها صحبت در این است که وقتی که او می‌خواهد بیاید و اثر بگذارد و آن را از نفس بیرون بیاورد، او را فانی در خودش می‌کند و بعد او را متحول می‌کند اما نسبت به ملک این‌طور نیست. ما نمی‌آییم با اراده خود ملک را فانی در خود بکنیم و بعد ملک بیاید ما را فانی در خودش بکند! تا ما در مرحله اسماء و صفات هستیم ملک وجود اقوای از ما است تا به مرحله اسماء و صفات برسیم، به آنجا که رسیدیم او اضعف از ما می‌شود و دیگر آنجا کاره‌ای نیست و در آنجا دیگر تجلی صفات و اسماء ذاتیه بدون واسطه ملک است!

تعریف نفس

تلمیذ: بحث در عالم خارج و ماده نیست در
ملکوت هم نیست ...

استاد: اثراتی که تمام اینها می خواهند به وجود
بیاورند مطابق قانون سنخیت در ملکوت اشیاء است.
اثر آن ملکوت، عالم ملک خارج است.

تلمیذ: این طور نیست که ظهور داشته باشد؟
استاد: چه ظهور داشته باشد؟!
تلمیذ: ملائکه.

استاد: ملائکه که در خارج ظهور ندارند!
تلمیذ: نه ظهور مادی که ما می بینیم بالأخره وقتی
این ملک نفس این شخص را گرفت، نمی خواهم
بگوییم که ملکوت نفس او را گرفت... همان نفسی
که بخار است.

استاد: نفس بخار نیست! چه کسی این را گفته
است؟!

تلمیذ: تعبیری که علمای اخلاق می کنند این
است!

استاد: علمای اخلاق را کنار بگذار! نفس نه بخار
است و نه دود و دخان است! هیچ چیزی نیست!
نفس عبارت از یک جنبه حقیقت مجردی است که

ملکوت همان بدن است. این نفس است!

روح همان نفس است منتها وقتی تعلق به ماده

پیدا می‌کند کثیف می‌شود. اما این کثافت و ثقلتش

او را از تجرد بیرون نمی‌آورد. هر چقدر هم متکدر

و ظلمانی باشد باز در مرحله تجرد هست منتها منغمر

در کثرت ظلمانی و کدورت ظلمانی مجردی هنوز

بر همان مسئله باقی هست و او را از عالم مجرد به

عالم ماده تنزل نمی‌دهد.

تلمیذ: نفس همان روح حد خورده و تعین پیدا

کرده است.

استاد: بله! ماده نمی‌شود! ملکوت هم تعین دارد.

تلمیذ: صور برزخی بخار می‌گویند. ماده ندارد.

استاد: بخار یعنی این که شما از سماور می‌بینی؟!!

تلمیذ: نه!

استاد: پس چیست؟!!

تلمیذ: تعبیری که علمای اخلاق می‌کنند...

استاد: از این علمای اخلاق پرسید که این بخار

چیست! ما این بخار را تا حالا ندیده‌ایم! شاید از آن

قبیل باشد که فقط حلال زاده‌ها می‌بینند! والا ما یا دود

دیدیم [مثل] دود سیگار که بالا می‌رود یا بخار
سماور! اما اینکه روح بخاری دارد که از معده و از
آن سویدای قلب تراوش می‌کند و آن خون رقیقی که
در قلب هست وقتی به قلیان بیفتد یک بخار
رقیقی... آقا همه این چرت‌وپرت‌ها را دور بریزید!
قوام هر وجود مادی تحت سیطره ملکوت خود
اصلاً من چیز دیگری بالاتر از این را بگویم!
اصلاً شما که دارید بر روی زمین راه می‌روید در
تصرف ملکوتتان است که دارید راه می‌روید! چه
فرقی می‌کند؟! باران هم همین‌طور است! اصلاً هر
وجود مادی تحت سیطره ملکوت خودش قوام دارد.
اگر آن ملکوت بر این امر مادی قوام نداشته باشد
عدم مطلق حاکم است.

تلمیذ: ... بالأخره باید یک تأثیری در عالم ماده
خودشان بگذارند.

استاد: بله، می‌گذارند! وقتی ملکوت تأثیر
می‌گذارد، علت در معلول اثر می‌گذارد کأنّ حضور
علت در معلول است! هر علت و معلولی همین
است!

تلمیذ: همین روایاتی که می‌گوید: هر قطره باران

را یک ملک می آورد. باید از آن صرف نظر کنیم؟!

استاد: نه! واقعیت دارد! هر قطره باران دارد

به واسطه تأثیر در ملکوتش در عالم خارج وجود پیدا

می کند و پایین می آید و تأثیر در ملکوتش موجب

می شود یک خط سیر خاصی را در عالم ظاهر دنبال

کند!

تلمیذ: تفسیر خاص باید بگوییم؟!

استاد: مخالف با روایت که نگفتیم که بیاییم

تفسیر کنیم! همین است! این می گوید که یک قطره

باران را [ملک] می آورد. ما از امام سؤال می کنیم که

آیا ملک قطره باران درست می کند؟! یعنی اکسیژن و

هیدروژن را مخلوط می کند؟!

تلمیذ: مسئول هدایت این قطره باران است!

استاد: احسنت! بنده هم همین را می گویم! این

که هدایت می کند خب ملک را که ما نمی بینیم ماده

را می بینیم! جمع بین ندیدن و دیدن چطور

می شود؟! این همین است:

تو مو بینی و مجنون پیچش مو *** تو ابرو،

او اشارت های ابرو

مُلک و ملکوت منضم با همدیگر

آنچه را که داریم می‌بینیم عبارت از یک قطره بارانی است که دارد می‌آید. پشت سر این، ملکوت آن هست که الآن قطره باران براساس همان خط سیر ملکوت دارد پایین می‌آید پس هردو درست است. حالا این ملک قطره بارانی در دست گرفته یا ملکوت آن را گرفته است؟! به واسطه سنخیت بین مُلک و ملکوت که هردو مجرد هستند ملکوت را گرفته است! منتها آن ملکوت جدای از این مُلک نیست که شما فرض کنید ملکوت یک طرف هست و مُلک هم آن طرف دنیا هست و او ملکوت را در آن طرف دنیا حرکت می‌دهد! نه! ملکوت و مُلک با همدیگر منضم و یکی هستند. شما که به قطره باران نگاه می‌کنید به ملکوت نگاه می‌کنید! لذا آن افرادی که باید ببینند نگاه به همین می‌کنند! همه آن ادواری که بعد از این برای این پیش می‌آید را از همین می‌بینند منتها اینکه الآن قابل رؤیت نیست! این الآن در دست من هست! چرا می‌گویند که این مثلاً فردا این طور می‌شود پس فردا این طور می‌شود سه روز بعد این طور می‌شود سال بعد شکسته می‌شود سال بعد

آب می‌شود بعد چه می‌شود خاک می‌شود و فلان می‌شود؟! اینها را هیچ وقت از این نمی‌شود دید یعنی این الآن خودش در این محدودیت و قیدی که به دست و پایش در عالم طبع خورده است [قابل دیدن نیست] متنها او با لیزر سوراخ می‌کند که شما نمی‌توانید آن را ببینید، حلال زاده می‌بیند!! چشم این افراد با لیزر سوراخ می‌کند و می‌رود یک چیزی در آن می‌بیند که آن را به حالاتی که بعد برایش پیدا می‌شود تفسیر می‌کند والاّ این که چیزی نیست که قابل تفسیر باشد! یک مسئله‌ای است که الآن ... و از همین این کار را می‌کند چون آن جدای از ملکوت نیست!

اللهم صل علی محمد و آل محمد